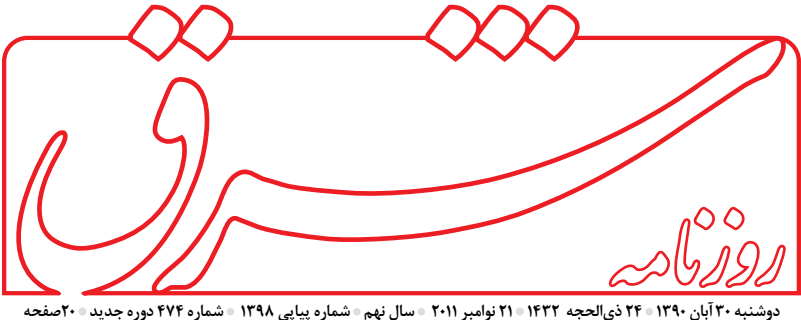




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲
نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۳۳
نمابر: ۸۸۸۱۳۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۵-۶۸۱۳۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب
تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharhnewsaper.ir

تهران : آذان ظهر ۱۱:۵۰ آذان مغرب ۱۷:۱۴ آذان صبح فردا ۵:۱۹ طلوع آفتاب ۶:۴۶



دوشنبه ۱۳۹۰ آبان ۱۲۹ - ۲۴ ذی‌الحجه ۱۴۳۲ - ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱ - سال نهم - شماره پیاپی ۱۲۹۸ - شماره ۴۷۴ دوره جدید - ۲۰ صفحه

عکس و ویدیوآرت از «کافه شوکا» در گالری «والی»



شرق: نمایشگاه عکس و ویدیوآرت اسفندیار پورمقدم با موضوع «کافه شوکا» تا ۱۰ آذر در گالری «والی» برپاست. پورمقدم با استفاده از دوربین عکاسی و تکنیک استاپ موشن به ثبت آداب کافه‌نشینی در قالب یک ویدیو پرداخته است. علاقه‌مندان می‌توانند همه روزه به غیر از جمعه‌ها از ساعت ۱۶ تا ۲۰ از این آثار به نشانی میدان ونک، خیابان ونک، خیابان تک جنوبی، خیابان شهید خدای، پلاک ۷۲ دیدن کنند.

قطعه ۲۰۳

پرقتال من



پوریا سوری

■ روی آب غوطه‌ور بودم و داشتم آسمان را نگاه می‌کردم. در افق روبه‌رو سواحل سخره‌ای رو به مدیترانه را می‌دیدم که با غرور موج‌ها را در هم می‌شکست، دریا اما شرمش نمی‌آمد از سرشکستگی. همچنان در افق دور، آرام و لاجوردی و باشکوه خود را می‌کشاند تا صخره‌ای که رو به ویلای محل اقامتم سر برافراشته بود. خنکی آب استخر بر پشت کتف‌هایم و نسیمی که از جانب مدیترانه وزان بود رویاگونه‌ای بود که من در آن غوطه‌ور بودم. همان‌طور که ولو شده بودم روی آب، سر خوردم سمت لبه استخر تا لیوان آب پرقتالی که آنجا جا خوش کرده بود را بردارم، اما هر چه سر خوردم سمت آب پرقتال، آب پرقتال از من دورتر شد، لب‌هایم شدیداً خشک شده بود و له له می‌زد برای یک پر، نکتار پرقتال...

آه پرقتال پرقتال

چه دوری بر آن مرمر سفید دستام را ببین که به حسرت برگرفتنت چه عاشقانه دراز شده تو آن خیال دوری که اگر به کامم نریزی در آبی این دریا غرق... هنوز هجای آخر غرق در ذهنم کمال نشده بود که ناگهان تصویر و دنیای پیرامونم تکان شدیدی خورد، شبیه زلزله‌ای کوتاه! حواسم که جمع شد و خودم را یافتم، روبه‌رو تاریک بود و لیوان آب پرقتالی هم در کار نبود. میانه استخر مثل گردابی داشت مرا در خود فرو می‌کشید، دست‌هایم را به هر سو پرتاب کردم تا دستاویزی دستگیرم شود. چیزی نبود! از روی درماندگی لاجرم به آسمان چشم دوختم!

«نیمای پوششیج» را دیدم که بالای سرم روی ابری که آسمانش را رنگ در آغوش گرفته بود، نشستسته بود و در حالی که پاهایش از لبه ابر آویزان بود با لیخنندی بی‌معنا به من نگاه می‌کرد. کمی جاقی‌تر از عکس‌هایش شده بود و کلاه گیس‌ی هم بر سر داشت، نمی‌دانم! شاید هم موهای خودش بود، جلوی موها فر خورده به بالا به سبک دهه ۶۰ خورشیدی بود و پشت مویش به سبک دهه ۷۰ میلادی. هر چه ملتصانه نگاهش کردم بلکه بخواندای آدم‌ها! دیدم به خرجش نمی‌رود و از سر ناچاری فریاد زدم: آهای عمو، آدم حسایی که روی ابر نشستهای تخمه می‌شکنی! یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان!

نیما در حالی که تخمه دیگری به دهان فرو می‌برد زیر لب گفت: دیوانه!

پوست تخمه را هم که به بیرون داشت پرتاب می‌کرد ضمن نسبت دادن دوباره دیوانگی به من گفت: هنو فرق نفتو آو نمی‌فهم!

این را گفت و از نظرم رد شد. سرم داشت در آب فرو می‌رفت! فقط فرصت کردم نفس بگیرم و با شتاب خودم را به سمت بالا بکشم. سرم را که از آب بیرون آورد و نفسی تازه کردم، چارچوب فلزی آسانسور به چشمم آشنا آمد. کابوس ادامه داشت. همان آسانسور جهنمی بود که صبح روز گذشته به هوای یافتن گریه میوخاوم سوارش شده بودم اما آسانسور سقوط کرده بود. سقوطی که به هیچ طبعه‌ای ختم نشده و من را با خود به قعر زمین برده بود. سقوطی که...

البته دقیق‌تر که شدم، دیدم دیگر آسانسور سقوط نمی‌کند یعنی من تکانی احساس نمی‌کردم. گویا که این کابوس به سکاسن پایانی‌اش رسیده. بی‌اختیار به سمت در آسانسور خزیر برداشتم و محکم چندباری به آن زدم و فریاد زدم: کمکا! کمکا!

اما هیچ فریادرس‌ی به دادم نرسید، بی‌اختیار یاد لحظاتی پیش و غرق شدنم افتادم و نگاهم افتاد به درز در آسانسور که مایعی غلیظ از میانه آن به درون تابوت فلزی‌ام جاری شده و تقریباً تا زیر ساق پاهایم رسیده بود.

خم شدم و انگشتم را در آن فرو بردم! لرج و کشدار بود و بوی تندى می‌داد. نوک انگشتم را که به خیس از آن مایع سیاه بود به سمت دهانم بردم. لب‌های خشک و ترک خورده‌ام که نزدیک ۲۰ ساعت بود چیزی را ننوشیده، ملتصانه به آن قطره که روی انگشتم می‌گفت که قابل نوشیدن است نگاه کرد، اما حس بویایی‌ام می‌گفت نباید مزه جالبی داشته باشد. بیش از این دل نکردم و انگشتم را تا ته فرو بردم داخل دهانم. مزه گس و غیرقابل تحملی داشت. محتویات دهانم را به بیرون تف کردم و به سطح مایع زیر پایم نگاه کردم که تا پایین زانویم رسیده بود. مروری سریع بر هر آنچه اتفاق افتاده بود، کردم. من، صدای گریه، میو خاوم، آسانسور، گیر افتادن، سقوط به قعر زمین، دریای مدیترانه، غرق شدن، نیما پوشیج! نیما پوشیج! نیما پوشیج! صدایی آشنادر گوشم رزمزه کرد: می‌فهمی! هنو فرق آفو نفتو نمی‌فهمی. دیوانه! با شنیدن صدای نیما پوشیج گویی دیوانه شده باشم بی‌اختیار مانند ارشمیدس شروع کردم به فریاد زدن که: یافتم! یافتم! نفت است، نفت، چاه نفت، خدا!!!

ادامه این داستان را دوشنبه‌ها در همین ستون بخوانید.

شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲
نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۳۳
نمابر: ۸۸۸۱۳۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۵-۶۸۱۳۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب
تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharhnewsaper.ir

تهران : آذان ظهر ۱۱:۵۰ آذان مغرب ۱۷:۱۴ آذان صبح فردا ۵:۱۹ طلوع آفتاب ۶:۴۶

تولد۱ دیگر

رنه ماگریت ۱۱۳ ساله شد مرغ جان در قفس سینه



پرویز کلاتری

امروز ۱۱۳سالگی رنه ماگریت نقاش سوررئالیست بلژیکی و یکی از بزرگ‌ترین آغازگران مدرنیسم قرن بیستم در نقاشی جهانی است.

در باغ مجسمه‌های موزه هنرهای معاصر تهران یکی از شاهکارهایش وجود دارد. این اثر شگفت‌انگیز با عنوان



«درمانگر» مجسمه مردی است که قفسه سینه‌اش قفس پرندگان است. در زبان فرانسه مثل زبان فارسی واژه قفس را برای سینه هم به کار می‌برد و ماگریت در این اثر زیبا از کاربرد زبانی قفس برای سینه استفاده کرده است که تصادفا با فرهنگ شعر و ادبیات عرفانی فارسی همخوانی زیادی دارد. راهبی مرغ جان از قفس، سخن شیشه‌های گوناگون در شعر و ادبیات فارسی بسیار تکرار شده است. با وجود چنین شباهت‌ها در اندیشه ایرانی با آثار تمثیلی و فضاهای سوررئالیستی ماگریت، در ایران نقاشی سوررئالیسم فقط با آثار سالوادور دالی شناخته شده است. تا جایی که تنی چند از نقاشان امروز ایران چنان تحت تاثیر دالی هستند که دقیقاً مثل او نقاشی می‌کنند. البته مثل دالی نقاشی کردن هم کار آسانی نیست! زیرا یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های کار دالی توانایی شگفت‌انگیز او در ساخت و ساز آتش‌اش است.

«دشت بَرم» که برود؛ مرگ به کازرون سلام می‌دهد!



محمد درویش

رویشگاه ۳۰هزارهکتاری برم در ۲۰ کیلومتری شمال شرقی شهرستان کازرون در استان فارس قرار دارد. این منطقه جنگلسی با تفاوت ارتفاعی قابل توجه بیش از ۹۰۰ متر، جنوبی‌ترین بخش از رویشگاه زاگرس را تا پهنه‌ای به ارتفاع هزارو ۵۰۰ متر از سطح دریا می‌پوشاند؛ پهنه‌ای که به سبب همجواری با دریاچه پریشان و تالاب ارژن و همسایگی با منطقه رویشی خلیج عملی از یک سو و ایران و تورانی از سسوی دیگر، همواره از زیگنوکی (تنوع زیستی) کم‌نظیری چه در حوزه گیاهی و چه در حوزه جانوری برخوردار بوده است، به نحوی که گردش در برم و عبور از کنار جنگل‌های متراکمش برای بسیاری از موهطنان ما که در محور شیراز، کازرون و بوشهر تردد کرده‌اند، در شمار خاطرانگیزترین تصاویری است که در خزانه ذهن‌شان از زاگرس ذخیره کرده‌اند؛ رویشگاهی که در آن علاوه بر درختانی چون بلوط، بادام وحشی، زالزالک وحشی و بنه، می‌توانید شاهد خرامیدن جاندارانی چون شیر ایرانی، آهو، گوزن زرد، قوچ، بیلگ، خرس، کبک و بازگوشی سنجاب‌های دوست‌داشتنی‌ای باشید که مهم‌ترین دوست بلوط‌ها به شمار می‌روند. اما اینکه به ندرت از آن هنگامه سبز و پرش ورم می‌توان ردی در سرم گرفت! چرا؟ آیا همه چیز را باید به گردن خشکسالی انداخت؟ آیا اگر خشکسالی از میان می‌رفت و ترسالی دوباره به زمین نشنه جانی می‌داد، می‌توان انتظار داشت که بدهکاری بوم‌شناختی برم هم به پایان رسیده و دوباره شاخصی گویا باشد از سرزمینی شاد با توان زیست‌پالایی درخور؟

حقیقت این است که پاسخ منفی است؛ زیرا امروز نزدیک به هزار حلقه عام عمیق و نیمه عمیق دارد شیر جان دشت برم و پریشان و ارژن را می‌مکد؛ چاه‌هایی که اغلب بدون مجوز در شنتی بحرانی حفر شده‌اند و سالانه تا دویست‌از عمق سفره‌های زیرزمینی منطقه می‌کاهد. افزون بر آن نیروگاه

دکه

دانستنیهای دیجیتال و فصل گوشی‌های هوشمند

کنسول‌های بازی شده‌اند، آشنا شوید. در ویدئو مفصلی در مورد تلویزیون اینترنتی و راه‌اندازی سیما، تلویزیون اینترنتی ایران، می‌خوانید. همچنین در بخش تازه‌ها می‌توانید جدیدترین اخبار دنیای فناوری را پیگیری کنید. در صفحات بازی هم می‌توانید با بازی‌هایی که به‌تازگی وارد بازار



ای کاش مدیران گاهی به آسمان می‌نگریستند. نظاره پهنه آسمان اگر هنگام کوچ پرندگان باشد، برای آنها راه‌زایی بسیاری را آشکار می‌کند. کوچ غازها در واپسین روزهای برگ‌ریزان و پرواز آنها به سوی سرزمین‌های گرم، تصاویری گذرا از مفاهیم ژرف مدیریت و تدبیر در آسمان گاه آبی و زمانی خاکستری است. طبیعت، آموزه‌های بسیاری دارد. فصل کوچ

بازدید کرد و به چشم خود دید که دست‌کم باید با ۷۰ الی ۸۰ درصد از رویشگاه برم برای همیشه خداحافظی کرد! در چنین شرایطی زخم‌های متراکمش برای بسیاری باافزایش شخم و کشاورزی در زیرشاوکت این جنگل‌ها ادامه دارد، به نحوی که گستره اراضی کشاورزی منطقه از حدود ۵۰۰ هکتار در یک دهه گذشته به بیش از سه هزار هکتار افزایش یافته است؛ آن هم با روش‌هایی که آشکارا خسارتی جبران‌ناپذیر بر عرصه وارد می‌کنند. کوشش مسوولان جهاد کشاورزی استان برای ترویج تکنیک‌هایی چون بی‌خاک ورزی، ممانعت از کاشت محصولاتی چون گندم و جو و کاهش مصرف کود شیمیایی و آفت‌کش‌ها به موازات افزایش تولید ورمی کمپوست از زیالیه‌های تر حدود هفت هزار نفر از اهالی منطقه که در قالب ۱۴ روستا در این مکان زندگی می‌کنند، می‌تواند تا حد زیادی این هم‌دردی را به هم‌غوشی بابرم بدل‌کنند. یادمان باشد که حضور برم، مهم‌ترین شناسه در حفظ منابع آب زیرزمینی منطقه، آبدهی چشمه‌ها و کاریزها و جان بخشیدن دوباره به ارژن و پریشان است. اگر ما نتوانیم تالاب‌های ارژن و پریشان را مجدداً احیا کنیم، باید انتظار موج جدیدی از مهاجرت را در کازرون و اطراف آن داشته باشیم و راه تئیتب با کیفیت زندگی در این دیار آن است که دشت برم را چون فرزند خویش عزیز داشته و از هر نوع تجاوز و دست‌درازی به آن ممانعت به عمل آوریم.

کنسول‌های بازی شده‌اند، آشنا شوید. در ویدئو این شماره گزارش کاملی در مورد نوکیا آمده‌است، همچنین نرم‌افزارهایی برای مکالمه رایگان از طریق موبایل معرفی شده است. گفتنی است شماره بیستم ماهنامه دانستنی‌های دیجیتال در کیوسک‌های مطبوعاتی سراسر کشور موجود است.

شرق: مراسم اختتامیه پنجمین دوره جایزه کتاب سال شعر جوان (جایزه قیصر امین‌پور)، روز سه‌شنبه یکم آذر ۱۳۹۰ از ساعت ۱۶ تا ۱۹ در محل خانه هنرمندان ایران سالن جلیل شهناز واقع در خیابان کریم‌خان – خیابان ایرانشهر – باغ هنر برگزار می‌شود. در این برنامه، کتاب سال شعر جوان ایران از

فراسو

مدیران مهاجر

محمود اشرفی

پرندگان می‌توانند انگاره‌های ژرفی از تدبیر برای سامان‌دهندگان داشته باشند. آموزه‌ها و اثرات ماندگاری از تعاون و همکاری برای رسیدن به هدف مشترک پرندگانی که راهنما و مدیر آنها در رأس هرم کوچ هنگام نیاز و خستگی جای خود را به راهنمایی جدید می‌سپارد؛ تصاویر شفافی از جان‌نشین‌پروری و تقدم منافع عمومی بر احساسات فردی در راهی سرد اما پرامید.

نگاه

فراموش‌شدگان شهر شلوغ

دل‌نگران نمدن، نه دل‌نگران فرهنگ و نه دل‌نگران هیچ امر انتزاعی‌ای از این قبیل. من دل‌نگران انسان‌های گوشت و خون‌داری هستم که می‌آیند، رنج می‌برند و می‌روند؛ و به راستی که این انسان‌ها رنجی مسلم را نمایندگی می‌کنند؛ رنجی که به هر حال بر آنها و حال و روزشان مستولی شده و آنها را در این وضعیت گرفتار کرده است. اصلاً شاید تصورش هم مشکل باشد که بدانیم در گوشه‌ای از همین شهر شلوغ، انسان‌هایی زیست می‌کنند که دین‌ن شرایط‌شان هم مو بر تن آدمی راست می‌کند، چه رسد به اینکه حتی برای لحظه‌ای خودمان را در جای آنها تصور کنیم. وقتی از ما نمی‌گیرد هفتت‌ای، مالمی یا حتی سالی یکبار به دیدارشان برویم و چشمان منتظرشان را بیش از این بر درهایی که شاید مدت‌ها باشد کسی از آنها ورود پیدا نکرده است، در انتظار نگه نداریم و این گفته البر کلمو در ۱۴ دسامبر ۱۹۵۷ پس از دریافت جایزه نوبل را با خود مرور کنیم که می‌گفت «باید بدانیم که نمی‌توانیم از مصایب مشترک بگریزیم و یگانه کار موجه ما این است که با نهایت توان‌مان حرف کسانی را بزینم که نمی‌توانند حرف خود را بزنند. باید حرف همه کسانی را بزینم که اکنون و در همین لحظه دارند رنج می‌کشند» و به راستی که این رنج‌کشیده‌ها ما را می‌خوانند. .

رویداد

اختتامیه جایزه کتاب سال شعر جوان در خانه هنرمندان

میان هفت نامزد نهایی این جایزه معرفی خواهد شد. این مراسم شامل برنامه‌های متنوعی از جمله نمایش فیلم، اجرای موسیقی، شعرخوانی شاعران برگزیده، فرائت بیانیه هیات داوران و اهدای جوایز به برندگان کتاب سال است.

رادیو نوستالژی

داستان روح یک عاشق



علی مسعودینیا

■ ۲۱ سال پیش آهنگ مشهور «غمه‌ره‌اشده از بند» (Unchained Melody) در صدر جدول برترین‌های موسیقی بریتانیا جای گرفت. در مورد این ترانه نکتهای جالب وجود داشت: اصل ترانه در سال ۱۹۶۵ توسط گروه «The Righteous Brothers» اجرا و بخش شده بود، اما لوح محبوبیت آن در سال ۱۹۹۰ بوده؛ زمانی که «جری زوکر» از این آهنگ به عنوان تیتراژ پایانی و نیز ساند ترک در فیلم تحسین‌شده و اسکارگرفتاش «روح» استفاده کرد. محبوبیت فیلم و البته بازنگران اصلی‌اش «پتریک سوزی» ، «دمی مور» و «وویی گلدرگ» روی محبوبیت دوباره ترانه تاثیر بسیاری داشت. حتماً اهالی «رادیو نوستالژی» در آرشیو تصویری‌شان آن فیلم و داستان روح عاشق «پتریک سوزی» را به خاطر دارند. گروه «The Righteous Brothers» کارشان را در سال ۱۹۶۲ آغاز کردند. دو خواننده گروه تنها اعضای اصلی و ثابت آن بودند: «بیل مدلی» با صدای تنور و «بیلی هفلید» با صدای بلس. بعدها «جان ویمپر» تواننده کیبورد نیز به آنها پیوست و گروه تا زمان مرگ «هفلید» در سال ۲۰۰۳ کمپایش فعال بود. سبک آنی یکی از زیرشاخه‌های سبک «سول» بود که به نام «سول سفید» یا «سول چشم‌آبی» شهرت داشت. آنها تعداد زیادی ترانه رمانتیک و ملایم اجرا کردند و همواره وجههای آرستوکرات با کیفیت موسیقایی متوسط از خود عرضه کردند. اما جالب اینجاست که برخلاف تصور عموم، ورسین نخست ترانه «غمه‌ره‌اشده از بند» کار این گروه نیست. این ترانه در اصل در سال ۱۹۵۵ توسط «الکس نورث» ساخته و اجرا شده بود برای فیلمی با عنوان «ره‌اشده» که ماجرای آن در زندان می‌گذشت. به هر حال امروزه همه نسخه به کاررفته در فیلم «روح» را به خاطر می‌آورند. مجله «ولینگ‌استون» این ترانه را در رتبه سیدسو شمت و پنجم فهرست ۵۰۰ آهنگ برتر کل تاریخ موسیقی قرار داده است. این آهنگ در می‌ماژور و با ریتم دوازده‌هشتم نوشته شده است و آرکسترآسیون آن بر مبنای سازهای زهی شکل گرفته و بسیار کلاسیک است. اهالی «رادیو نوستالژی» حتما با شنیدن این آهنگ یاد «پتریک سوزی» جوان هم می‌افتند که در آن دوران از خوش‌تیرترین و محبوب‌ترین بازیگران مرد هالیوود محسوب می‌شد. «سوزی» دیگر واقعا یک روح شده او در سال ۲۰۰۹ به خاطر ابتلا به سرطان درگذشت. بخش‌هایی از این ترانه خاطر‌انگیز را رزمزه می‌کنیم: «رودخانه‌های تنها آه می‌کشند/ منتظرم بمان، منتظرم بمان! / من به خانه بازخواهم گشت/ منتظرم بمان»